



هانری برگسون

# هانری برگسون



«دکتر محسن فرشاد»

فکر اهمیت می‌دهد. «من دوبیران» فیلسوف فرانسوی نیز یکی از نخستین فلاسفه‌ای است که به اراده اهمیت خاص می‌بخشد و جمله‌ی «من اراده می‌کنم» را به جای جمله‌ی شهود دکارت، «من فکر می‌کنم» پس هستم» گذاشت. به عقیده‌ی برگسون و من‌دوبیران وجود با اراده برابر است اما اگر انسان اراده نکند وجود نخواهد داشت. برگسون بر اولویت الهام و اشراق و غریزه بر قوه‌ی عقل و اندیشه تکیه می‌کند و زمان و تحول را مقولات اساسی فلسفه‌ی خود قرار داده و تماس مستقیم با زندگی و جنبه‌های عالی تجربه را بر تکنیک خشک و هندسی و متغیر علوم ترجیح می‌دهد.

برگسون یک غیر عقل‌گرای آزاد و طرف‌دار تمایلات ضدفکرگرایی منعکس در آثار نیچه و داستایوسکی بود. اما در حالی که نیچه و داستایوسکی از انسان درد کشیده و بی‌خانمان صحبت می‌کنند، برگسون نماینده‌ی اتوکشیده و شهرنشین قشر شیک پوش مخالف علم و منطق است. به همین دلیل به افکار او حمله کردند و آثار او را شدیداً مورد انتقاد قرار دادند. مع‌ذالك فلسفه‌ی او یکی از مشهورترین فلسفه‌های زمان خود بود. برتراند راسل می‌گفت عقاید آقای برگسون فلسفه نیست بل که شعر و عرفان است.

نگارش برگسون به مثابه‌ی تصویر شعور و خودآگاه او است. نوشته‌ی او یک سری جمله نیست، بل که هر قسمت را به طور جداگانه و مستقل می‌توان فهمید. اثر آن‌ها بیش‌تر شبیه شعر است تا فلسفه و بیش‌تر بر عاطفه و احساس انسان غلبه و تأثیر می‌کند تا بر منطق



فروید

## هانری برگسون

هانری برگسون فیلسوف مشهور فرانسوی در سال ۱۸۵۹ در پاریس متولد شد و در ۱۹۴۱ در همان شهر چشم از جهان فرو بست. برگسون استاد کولژ دو فرانس و عضو فرهنگستان فرانسه گردید و به اخذ جایزه‌ی نوبل در ادبیات نایل شد. او در زمان حیات خود از اشتهار ویژه‌ای برخوردار بود و عقاید فلسفی وی بر فلاسفه‌ی معاصر و بعد از او تأثیر به‌سزای نمود. در سالی که برگسون متولد شد داروین کتاب اصل انواع را نوشت و در همین سال جان دیویی فیلسوف آمریکایی و ادموند هوسل، فیلسوف آلمانی، متولد شدند.

برگسون در برابر نظریه‌ی تکامل و پوزیتیویسم عقب نشست، اما در مقابل به «علم زده‌گی» تاخت. او الهام و اشراق را در مورد دیدن امور محسوس، فوری و حیاتی و توصیف دقیق آن‌ها برتر از علم دانست.

خیلی مشکل است که برگسون را در ردیف فلاسفه‌ی کلاسیک و مشهور قرار دهیم، زیرا نمی‌توان گفت که او فیلسوف مادی‌گرا، اصالت‌تصوری یا تجربه‌گرا است. به هر تقدیر فلسفه‌ی برگسون رنگی از تمام این دکترین‌ها دارد و با نفوذترین نظریه‌ی فلسفی است در برابر عقاید مکانیکی روشن‌فکری، عقل‌گرایی، جبرگرایی و خود علم. عقاید مکانیکی ملهم از مکانیک نیوتن و روشن‌فکری متأثر از فلسفه‌ی هگل و عقل‌گرایی متعلق به فلسفه‌ی دکارت و جبرگرایی تحت نفوذ فلاسفه‌ی جبری و خود علم یک‌ه‌تاز میدان اندیشه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بوده است.

اثبات‌گرایی اگوست کنت و عقاید جان استوارت میل مخالف نظریه‌ی ایده‌آلیست‌های انگلستان بود و همین عقاید نیز مورد مخالفت برگسون قرار گرفت. اما برگسون به مثل افلاتونی احترام می‌گذاشت و اندیشه‌ی عقل‌گرای دکارت را با تمام انتقاد می‌پسندید.

برگسون نخستین فیلسوفی است که به اراده بیش از

او، به همین دلیل برتراند راسل گفته است که فلسفه‌ی برگسون شعر است. مثلاً او می‌نویسد: «عقیده‌ی خود را خیلی سریع به دیگران بقبولانید و با عمل اراده عقل را بیرون برانید.»

چندان آسان نیست که از افکار برگسون نتایج منطقی به دست آوریم، اما می‌توان گویی از افکار او ساخت که اصطلاحات و جملات ذیل را در آن قرار داد مانند: هسته‌ی حیاتی، تداوم و تکامل خلاق.

قبل از هر چیز جهش حیاتی باید مورد شناخت قرار گیرد. زندگانی از نظر برگسون یک فرآیند به مراتب عمیق‌تر از دانستن است، زندگانی یک فرآیند مستمر، مداوم و تجزیه‌ناپذیر است و نوعی حرکت کیهانی است که ما به جای این که قسمتی از آن باشیم، توصیفی از آن هستیم. بدین ترتیب جهش حیاتی به همه‌ی ما انگیزه می‌بخشد و این واقعیت اساسی است تا نفس یا ماده، ما با جهش حیاتی در درون خود مستقیماً و بی‌واسطه از طریق تجربه آشنا می‌شویم و در دیگران آن‌را از طریق احساس دل یا کشف و شهود درک می‌نماییم.

علم حضوری یا آگاهی مستقیم از خود زندگی به کلی با فعالیت فکر و عقل جدا است. زیرا فعالیت فکری فرآیندی مصنوعی است که اشیا را به طور نمادی در ورای خود نشان می‌دهد. بدین ترتیب عقل از واقعیت اساسی دور می‌شود و بیش‌تر با اشیا سه بعدی سروکار دارد که از رود مستمر تجربه، آن‌ها را به دست می‌آورد. عقل اساساً دارای خصوصیت هندسی است و بنابراین قادر نیست زندگی واقعی و حقیقی، یعنی داده‌های ماقبل تحلیلی کشف شهود و علم حضوری را درک کند.

به بیانی بهتر عقل خانه‌ی پیش‌ساخته‌ی علم را احاطه نموده، اما علم حضوری امتیاز ورود به کاخ باشکوه زندگی، احساس و ادراک را دارد. وقتی ما پدیده‌های حیاتی را تحت تأثیر دیدگاه‌های علمی مطالعه می‌کنیم، اما آن‌چه که اصلی و یکتا است و غیر قابل

پیش‌بینی و غیر قابل بازگشت است از دست می‌دهیم. به عقیده برگسون ما برای این که مفهوم غیر قابل پیش‌بینی و غیر قابل بازگشت را درک کنیم باید نفس را تکان بدهیم و با حالت طبیعی عقل به مخالفت برخیزیم؛ این کار واقعی فلسفه است.

این بود خلاصه‌ای از نگرش فلسفی برگسون و تحلیل او از علم و منطق، اما کدام راه درست است و طریق رسیدن به حقیقت واقعی مورد نظر برگسون چیست؟ و چه‌گونه می‌توان به مفاهیم و مقولات مصنوعی ساخته شده توسط عقل دست یازید؟ ما برای جواب دادن به این سؤال باید ابتدا مفاهیم «تجربه شده»ی زندگی کرده یا زمان واقعی و استمرار را بفهمیم.

برگسون می‌گوید آگاهی به آن‌چه درون ما می‌گذرد یا در نفس ما می‌گذرد اشراقی‌ترین بخش تجارب ما است. ما به تغییرات حالات نفس خود می‌اندیشیم. گاهی احساس گرما و زمانی احساس سرما می‌کنیم، گاهی به خورشید و لحظه‌ای به ماه می‌اندیشیم که در آن هر احساس یا اندیشه چیزی است جدا که یکی پس از دیگری آمده و یا یکی قبل از دیگری به ذهن می‌رسد. با قدری تأمل می‌توانیم بفهمیم که این تصاویر غلطی است که روان‌شناسی مکانیکی آن را بر ما عرضه داشته است. روان‌شناسی مکانیکی این نکته را فراموش کرده است که خود این حالات، تحول‌پذیرند و هریک به حالت قبل و بعد خود نه به عنوان اشیا بی که در خارج به هم بسته‌گی دارند بل که به عنوان تجاربی که از لحاظ اندام‌واره‌گی به هم بسته‌گی داشته و متداخلند، به یکدیگر مربوط می‌شوند.

ما به‌جای این که زندگی درونی خود را مانند جریان‌ی از سایه‌های گریزان که درهم ممزوج می‌شوند، بدانیم آن‌ها هم‌چون رنگ‌های برجسته در نظر می‌آوریم که هم‌چون دانه‌های گردن‌بند در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. اگر چنین بیندیشیم، ما مهم‌ترین جنبه‌ی حیات خود را یعنی «استمرار» را فراموش می‌کنیم.

### در فلسفه‌ی برگسون دو نوع زمان وجود دارد

۱- زمانی که حاکم بر علوم طبیعی است، کمی، علمی و مخصوص ریاضی‌دانان و فیزیک‌دانان است.

۲- زمانی که ما در نفس خود آن‌را ادراک و تجربه می‌کنیم، زمان واقعی است و استمرار نام دارد.

نوع اول یا زمان علمی، طرز فکری ریاضی است که در تئوری فیزیکی با حرف t نشان داده می‌شود و وسیله‌ی نشان دادن ساعت و زمان سنج است. این وسایل اندازه‌گیری اجسام هندسی یا بعددار است. زمان علمی با واحدهایی نظیر سال، ساعت و ثانیه اندازه‌گیری می‌شوند و اکثر مردم در زندگی با این نوع زمان سروکار دارند. ولی این زمان نه جریان است و نه عمل، فقط مانند خطی است که روی یک سطح کشیده باشند. وقتی ما به تجربه‌ی مستقیم خود برمی‌گردیم یا در نفس خود نظاره می‌کنیم چیزی که قابل مطابقت با مفهوم زمان ریاضی یا علمی باشد نمی‌یابیم. آن‌چه پیدا می‌کنیم برعکس، استمرار جاری و غیر قابل برگشتی از حالات است که با یکدیگر ممزوج شده و یک روند تکاملی غیر قابل تجزیه را می‌سازد. این روند همگن نیست بل که مختلف است، مجرد نیست بل که قابل لمس و عینی است. به طور خلاصه این زمان واقعی، مطلق و مستمر است و چیزی است که به عنوان فعال و مداوم تجربه و ادراک می‌گردد. اگر بخواهیم آن‌را با یک تصویر هندسی مانند خط نشان دهیم، ما فقط یک چیز تجربی را به وجود آورده‌ایم، یعنی زمان ریاضی یا علمی را ایجاد کرده‌ایم که ملاً یک خط است. ضعف بزرگ مکانیست‌ها این است که این خط را واقعیت می‌پندارند.

در واقع زمان واقعی که همان زمان ادراک نفس ما باشد، چیزی است که زندگی فیزیکی ما از آن ساخته شده است. کاری که فیزیک‌دانان می‌کنند این است که زمان واقعی را هندسی می‌کنند و آن را با خط و محور زمانی و نمودارهای فیزیکی نشان می‌دهند و بدین طریق جهت فضایی عقل را ترسیم می‌نمایند.

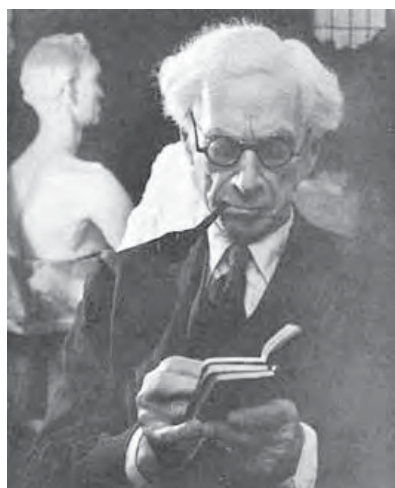
برگسون می‌گوید، هندسی کردن زمان توسط فیزیک‌دانان و ریاضی‌دانان نباید موجب تأسف شود زیرا فیزیک و ریاضیات بخشی از فعالیت اجتناب‌ناپذیر انسان است. اما فیزیک و ریاضیات و تمام طرح‌های فکری، طرح‌های عملی هستند و برای تسهیل عمل ساخته می‌شوند، اما نمی‌توانند به رود آگاهی ناشی از غریزه نفوذ نمایند. این عقیده در ویلیام جیمز روان‌شناس مشهور آمریکایی نفوذ کرد. رسیدن به رود آگاهی هدف فلسفه است که به روش‌های عملی کم‌تر نیازمند است و بیش‌تر سر در گریبان علم حضوری و یا درون‌بینی دارد. اشراق یا علم حضوری تنها راه رسیدن به حقیقت غایی و واقعیت حقیقی است.

مرحوم فروغی در سیر حکمت در اروپا کلمه‌ی Intuition را که برگسون به کار برده است درون‌بینی و یا جان‌بینی ترجمه نموده است. اما چون فلسفه‌ی برگسون به قول برتراند راسل وارد عرفان می‌شود به نظر من ترجمه‌ی آن به علم حضوری یا کشف و شهود چندان دور از منظور فیلسوف فرانسوی نیست.

یکی از مهم‌ترین نتایج فلسفه‌ی برگسون دکترین «آموزه»ی تحول خلاق و دفاع او از آزادی است. این فیلسوف تئوری تحول خلاق را به عنوان تنها راه قابل دفاع در مقابل مکانیسم می‌داند. مکانیسم نظریه‌ای است که طبق آن ما می‌توانیم تحول را با مراجعه‌ی چشم بسته به تغییرات فیزیکی- شیمیایی مشخص و تعریف نماییم. و همین‌طور تنها راه قابل دفاع در برابر غایت‌شناسی Teleology است که طبق آن همه چیز توسط یک طرح قبلی برنامه‌ریزی شده است، تا زمانی که مکانیسم «ماشین‌گرایی» و غایت‌شناسی بر زمان فیزیکی «علمی» تکیه می‌کنند و استمرار را نادیده می‌گیرند، هر دو از همان نقصی رنج می‌برند که روان‌شناسی علمی می‌برد و بنابراین آن‌ها قادر نیستند زمان واقعی را ببینند که چنان جذب اشیا و امور می‌شود که موجب تطور واقعی خواهد شد.

وقتی ما متوجه نقص مکاتب ماشین‌گرایی و غایت‌شناسی بشویم که خود آن‌ها نیز وارث نقایص موجود در روش‌های علمی، آماری، مکانیکی، هندسی و منطقی هستند، درمی‌یابیم که حالا وقت تحول و آزادی واقعی است که از بند علیت و جبر رها شده باشند.

حالا می‌فهمیم که این عقیده چرا این‌قدر مورد توجه نسلی قرار می‌گرفت که با مکاتب تحققی «پوزیتیویسم» و مادی‌گرایی «ماتریالیسم» قرن نوزدهم بار آمده است. برگسون در حمله به عقل‌گرایی و مثال‌گرایی افلاتونی و دکارتی از هگل هم جلوتر رفت. به همین دلیل ویلیام جیمز روان‌شناس معروف ظهور کتاب تحول خلاق را با شور و اشتیاق تمام تبریک گفت. اما در عوض برتراند راسل اظهار داشت که من هیچ دلیلی اگر اشتباه نکنم،



برتراند راسل

فضا یک پارچه است، پس زمان هم که پیوسته‌ای از آن است باید یک پارچه و مستمر باشد. به همین دلیل تقسیم آن به واقعی و غیر واقعی قابل قبول نیست، اگرچه از لحاظ جمله بندی زیبا باشد.

به هیچ وجه نمی‌توان باور کرد که در اوایل قرن بیستم، برگسون به فضا و بعد ضد ماده، جهان‌های موازی و ابعاد الکترون‌های باشعور پی برده باشد و زمان مستمر و واقعی خود را بر آن‌ها قرار داده باشد. اگر چنین فکر کنیم تفسیر بعیدی است از عقاید وی که خود ما آنرا چنین تفسیر می‌نماییم.

مسئله‌ی دوم، مسئله‌ی کشف و شهود است که فلسفه‌ی برگسون را به عرفان و متافیزیک می‌کشاند. عقیده‌ی این فیلسوف فرانسوی با تمام استحکامی که در ظاهر دارد با تعمق بیش‌تر تبدیل به یک سلسله جملات زیبا می‌شود که از لحاظ ساختمان و نظام فلسفی جز یک ظاهر زیبا چیز دیگری نیست.

او فیلسوفی است که از عقل می‌گریزد و به آگاهی مستقیم یا مکاشفه روی می‌آورد. زیرا به عقیده‌ی او عقل از واقعیت اساسی دور می‌شود. درحالی‌که عقل پایه‌ی هر اندیشه و نظام فلسفی است و اگر به کشف و شهود روی بیاوریم ساختمان فلسفی خود را بر اساس عرفان و یا تصوف بنیان نهاده‌ایم و آن‌گاه باید یک‌سره به عرفان بپردازیم نه فلسفه. درحالی‌که مسلماً هدف برگسون از طرح فلسفه‌ی خود، تشریح عرفان نبوده است.

مطلب عمده این است که چرا عقل نباید زیربنای مکاشفه باشد؟ چرا باید عقل و کشف و شهود از یک‌دیگر دور بشوند؟ آیا هرگز یک دیوانه در عالم مکاشفه به یک قانون بزرگ علمی دست پیدا کرده است؟ تصور نمی‌کنم. پس چرا باید این دو از یک‌دیگر جدا شوند؟ هیچ مرد متفکری که به کشف و شهود دست پیدا کرده است فاقد عقل نبوده است و نمی‌توان گفت عقل به کلی مرزی جدا با مکاشفه دارد.

در تاریخ بزرگ‌ترین مردانی که به مکاشفه پرداخته‌اند پیامبران بوده‌اند. آیا آن‌ها فاقد عقل بودند؟ مسلماً نه. عقل و کشف و شهود با یک‌دیگر مربوط هستند و چه‌بسا عقل در عالم مکاشفه می‌تواند کمک مؤثری باشد. به همین دلیل عقاید برگسون مورد انتقاد بسیاری از فلاسفه قرار گرفته است، گرچه نفوذ او در روان‌شناسان و نویسندگان قرن بیستم را نمی‌توان انکار کرد، به‌خصوص که کتاب تحول خلاق او یکی از شاه‌کارهای فلسفی اوایل قرن اخیر است.

## پایان

توضیح: به منظور رعایت امانت، بر خلاف آیین نگارش ویژه‌ی مجله‌ی فروسی هیچ‌گونه تغییری در نوشته‌ی نویسنده داده نشده است.

مادی‌گرایان را درهم شکست. از این‌که برگسون دید دیگری از زمان ارایه داده است و زمان واقعی را در تحول آفریننده‌ی آن مآثر دانسته، فلسفه‌ی او غنی و دارای جنبه‌های مثبت است. گرچه در بعضی موارد درک فلسفه‌ی او قدری مشکل می‌شود.

## اشکالات فلسفه‌ی برگسون

مسئله‌ی کشف و شهود یا علم حضوری و هم‌دلی که برگسون به آن اشاره کرده است، از عوامل مهمی است که می‌تواند در کشف مسایل علمی و فلسفی به کار رود و روز به روز فلاسفه، دانش‌مندان و هنرمندان به اهمیت آن پی می‌برند. شاید به جرأت می‌توان گفت بدون کشف و شهود آزادی و تحول در فکر انسان به وجود نمی‌آید و او هم‌چنان در بند جبر باقی می‌ماند. اما اشکالی که این نظریه دارد، یکی در باب زمان است و دیگری در مورد کشف و شهود.

تقسیم زمان به دو زمان واقعی به صورت استمرار و غیر واقعی یعنی علمی، فهم زمان را از لحاظ فلسفی دچار اشکال می‌کند. قبلاً فلاسفه‌ی بسیاری درباره‌ی زمان بحث کرده‌اند و حتی بسیاری از فیزیک‌دانان آن‌را نتیجه‌ی حرکت دانسته‌اند. برای مثال بدون حرکت زمین به دور خورشید، زمان معنی ندارد، پس زمان نتیجه و کیفیت حرکت زمین به دور خورشید و یا نتیجه‌ی حرکت خورشید به دور مرکز کهکشان و به همین منوال... می‌باشد. به نظر می‌رسد زیباترین تعریف و توصیف از زمان در تئوری نسبیت انیشتاین آمده باشد.

طبق نظر انیشتاین زمان به صورت بعد چهارم، یعنی بعد دیگر منضم به سه بعد مادی، پیوسته مکانی-زمانی یا جای-گاهی را به وجود می‌آورد که بسیاری از مسایل علمی و فنی از طریق درک پیوسته‌ی جای-گاهی حل می‌شود. تقسیم زمان به زمانی که فقط علمی و فیزیکی است و مخصوص فیزیک‌دانان و ریاضی‌دانان است، و زمان دیگر که فقط نفس آن را ادراک می‌کند، مستمر است و باید با گزینه و کشف و شهود آن‌را فهمید، موجب می‌شود تا ماهیت زمان که به‌طور یک‌پارچه به صورت یک پدیده‌ی عملی مورد توصیف قرار گرفته است در بوته‌ی ابهام بیافتد و درست نتوان فهمید چرا اصولاً زمان گردش به دور خورشید و زمان حرکت نور در کائنات باید با زمان خاص نفس و غریزه‌ی انسان فرق داشته باشد. اگر پدیده‌ی زمان ثنویت دارد و دو نوع است، پس مکان یا فضا هم باید دو نوع باشد که البته عقلاً چنین چیزی ممکن نیست. مگر این‌که قبول کنیم فضا و مکانی دیگر وجود دارد که فقط با نفس و مکاشفه قابل درک و یا رویت است. چنین دلیلی تاکنون وجود نداشته است، اما البته فرض آن غیرقابل قبول نیست و فیزیک‌دانان و فلاسفه چندی بر مکان یا فضا از نوع دیگر تکیه می‌کنند.

برای قبول نظریه‌ی آقای برگسون نمی‌بینم.

## بنیان فلسفه‌ی برگسون

فلسفه‌ی برگسون بر دو مسئله‌ی استمرار و کشف و شهود قرار گرفته و بنیان فلسفه‌ی او است. هر فیلسوف نظام فلسفی خود را بر مسئله‌ای بنیان می‌نهد و جهان‌بینی‌اش را با آن شروع می‌کند.

فلاسفه‌ی متافیزیک نظام فلسفی خود را با خدا و یاروح آغاز می‌کنند و این وقتی است که به نظام فلسفی خود بُعد متافیزیک متعالی را ببخشند. فلاسفه‌ی ایده‌آلیست، فلسفه‌ی خود را از تصور، پندار، مثال و آرمان پژوهشی آغاز می‌کنند و سنگ بنای فلسفه‌ی آن‌ها اصالت تصور خواهد بود. مادی‌گرایان، اصالت ماده را مبنای حرکت عقیدتی خود قرار می‌دهند و طرف‌داران اصالت وجود، انسان را به عنوان متن فلسفه‌ی خود انتخاب می‌کنند. جهان می‌تواند از یک طرف موضوع بحث فلاسفه‌ی متافیزیک غیرمتعالی بوده و از سوی دیگر مورد امعان نظر فلاسفه‌ی طبیعی یا علمی باشد.

فلسفه‌ی برگسون از جایی آغاز می‌شود که بیش‌ترین تأکید را بر استمرار یا زمان واقعی و کشف و شهود دارد. به همین دلیل قراردادن وی در قالب فلاسفه‌ی کلاسیک امکان‌پذیر نیست و گاه ابداعاتی دارد که در زبان فلسفه بی‌لطف نیست. در عوض می‌توان به نحوی به انتقاد وی پرداخت که چندان هم غیرمنصفانه نباشد. دیدگاه‌های فلسفی برگسون بسیار پرجاذبه است و دارای نکات تازه و مسایلی است که در عقاید فلاسفه‌ی پیشین به چشم نمی‌خورد. نظریات وی در فلاسفه و نویسندگان بسیار از جمله ویلیام جیمز روان‌شناس مشهور آمریکایی تأثیر کرده و موجب بارور شدن فلسفه گردیده است.

دو سنگ زیربنای فلسفه‌ی برگسون یعنی استمرار و کشف و شهود، دو مسئله‌ی قابل توجه است. تحول خلاق او نیز از کتب بی‌نظیری است که وی را به پای فلاسفه‌ی بزرگ جهان رسانده است.

جنبه‌ی مثبت فلسفه‌ی برگسون دید او از استمرار یا زمان واقعی است. او زمان را به دو قسمت علمی و واقعی یا مستمر تقسیم کرده است که فقط نفس ما استمرار را درک می‌کند و باید با کشف و شهود به آن رسید. پس با کشف و شهود می‌توانیم زمان واقعی را درک کنیم و با درک آن به تحول خلاق برسیم. بدین ترتیب دو عامل در انسان هست که وی را به تحول خلاق و آزادی می‌رساند. یکی درک زمان واقعی یا استمرار است و دیگری کشف و شهود که یکی بی‌دیگری ممکن نیست و یکی موجب پیدایش دیگری است و هر دو به تحول خلاق می‌انجامند و موجب آزادی انسان از بند علیت و جبر می‌شوند.

این نظر همان‌طور که گفته شد، در نسل اروپا تأثیر کرد و تا اندازه‌ای بت تحقیقون «پوزیتیویست‌ها» و